

تفکر و موقعیت صدرالمতالہین در فلسفه

(گفتگو با دکتر داوری، دکتر اعوانی، دکتر محقق داماد و دکتر ابراهیمی)

«به مناسبت برپایی کنگره جهانی بزرگداشت صدرالمتالہین (ره)»

می‌خواهیم واقعاً آنچه را که ملاصدرا بوده به همه بنماییم و این کنگره هم هدفش این است که بگوید ملاصدرا چه محاسنی داشته و برای چه در این جهان امروزی، در این زمان که ما هستیم با این مشکلاتی که هم اکنون هست می‌خواهیم به معرفی ملاصدرا پردازیم و به هر حال منظور این است که می‌خواهیم چهره واقعی ملاصدرا را به جهان امروزی نشان بدهیم.

دکتر داوری: آقایان به مقام بزرگ و شامخ ملاصدرا در تاریخ فلسفه توجه و عنایت دارند و این جلسه و میزگرد برای بحث در باب مقام ایشان در تاریخ تفکر است و این که چه می‌توانیم از عالم جدید و کنونی بیاموزیم و عالم کنونی چه می‌تواند از ملاصدرا بیاموزد. در تاریخ فلسفهای که غربیها نوشته‌اند از این رشد به این طرف چیزی درباره او نوشته نشده، و به ملاصدرا اعتنا و توجهی نکرده‌اند و در غرب هم اخیراً به ملاصدرا توجه شده است. اکنون باید ببینیم که این بزرگ که بوده و چه آورده است؟ و نکته دیگر این است که در جهان کنونی فلسفه دچار بحران است؛ در این موقع بحرانی توجه به تفکر ملاصدرا معنی خاصی دارد. به‌رحال من از اینجا شروع می‌کنم که کسانی معتقدند که فلسفه اسلامی نوعی شرح بر فلسفه یونانی است. به یک معنی همه تاریخ فلسفه، و همه فلسفه‌ها شرح فلسفه‌ای است که از افلاطون شروع شده است و این عیب نیست. ولی اگر مقصود این است که فلسفه اسلامی تکرار و تقلید است این جای بحث دارد. آنها رجوع کرده‌اند به فلسفه یونانی و در عین حال استقلال فکر نیز داشته‌اند. اکنون باید ببینیم که حقیقتاً ایشان چه اجتهادی در فلسفه داشته‌اند و چنانچه عرض شد، ملاصدرا از ارسطو و از افلاطون و افلوطین و از متقدمان چه چیزی آموخته‌اند؟ در صورتی که بسیاری از کسان دیگر نیز همانند او چیز آموخته‌اند ولی ملاصدرا نشده‌اند. ملاصدرا چه کرده و چطور آموخته و از این آموخته‌ها که ماده تفکر او بوده چگونه استفاده کرده است

خردنامه صدرا: با نام و یاد خداوند متعال و با تشکر از آقایان اساتید محترمی که دعوت نشریه را برای شرکت در میزگردی درباره حکیم صدرالمتالہین شیرازی (ره) پذیرفتند، پیش از ورود به بحث اصلی به ذکر یکی دو مورد می‌پردازیم. همانطور که اساتید حاضر در این جلسه مستحضرنند قرار است کنگره‌ای جهانی برای بزرگداشت و معرفی فلسفه صدرالدین شیرازی برقرار و کلیه آثار حکیم نامبرده با ترجمه‌های آنها به فارسی تصحیح و چاپ شود و به همین مناسبت مقرر شده است نشریه‌ای فلسفی به نام **خردنامه صدرا** برای معرفی آثار و اندیشه‌های صدرالمتالہین در حالت خاص و فلسفه‌های اسلامی و فلسفه به طور اعم انتشار یابد و این میزگرد نیز به دعوت دست‌اندرکاران نشریه مذکور تشکیل شده است.

با سپاس مجدد از اساتید محترم رشته سخن را به دست آقای دکتر داوری می‌سپاریم تا آغازگر بحث این جلسه باشند.
دکتر داوری: چگونه بحث را آغاز کنیم آیا بهتر است در شروع این جلسه و میزگرد از تفکر ملاصدرا بگوییم، که ملاصدرا چه اهمیت و مقامی در فلسفه دارد؟ و ما از ملاصدرا چه می‌توانیم بیاموزیم؟ و تفکر ملاصدرا چه آموزشی برای بشر امروزی دارد و البته باید مختصری هم در شرح احوال آن بزرگ گفته شود.

خردنامه صدرا: باید بدانیم که قصد ما از معرفی ملاصدرا چه بوده است و برای این میزگرد این بیت سعدی مناسب و شایسته به نظر می‌رسد که می‌گوید:

به همه کس بنمایم خم ابرو که تو داری
ماه نو هر که ببیند به همه کس بنماید

چون ظاهراً قصد خود این کنگره هم همین است که ما



به واسطه دیگر. بالاخره کسانی مانند فارابی و ابن سینا و فلاسفه دیگر اسلامی با فلسفه یونانی آشنا شده‌اند. اما این که بگوییم که فلاسفه اسلامی مقلدی بیش نبوده‌اند این نهایت بی‌انصافی است، برای این که ما هم اکنون می‌بینیم که کسانی از نو در آثار ارسطو و افلاطون مطالعه کرده‌اند بخصوص ارسطو و افلاطون که از نو شناخته می‌شوند یعنی غربی‌ها آنها را می‌خوانند و نظرهایی می‌دهند و اگر مقایسه‌ای به عمل بیاید معلوم می‌شود همین طور که قبلاً فرمودند، حکمای اسلامی از یونانیها استفاده کرده‌اند اما چیزهای تازه‌ای را ارائه داده‌اند و مطالبشان رنگ تازه‌ای داشته و مشکلاتی که حکمای اسلامی داشته‌اند با مشکلاتی که یونانیها داشته‌اند، متفاوت بوده‌است. اساساً تفکر در ارتباط با مشکل مطرح می‌شود و تفکر اصیل یک چیزی نیست که تقلیدی باشد و گفتند و ما هم بدانیم. تفکر اصیل زمانی عوض می‌شود که یک سؤال جدی مطرح شود و سؤال جدی زمانی مطرح می‌شود که یک مشکل جدی مطرح شود و اگر افلاطون فلسفه قوی داشته‌است و یا اگر ارسطو فلسفه قوی داشته‌است برای این است که یک مشکل جدی داشته‌اند و در پاسخ به آن مسائل و مشکلات خودشان فلسفه تدوین کرده‌اند و حکمای اسلامی هم مشکلاتی خاص مربوط به خودشان را داشته‌اند و حکیمی مانند فارابی برایش مسائلی مطرح بوده و نمی‌توان گفت مسائلی که برای فارابی مطرح بوده، همان مسائل هم عیناً برای ارسطو مطرح بوده است زیرا فارابی و ابن سینا هر کدام مسائل مربوط به خودشان را داشته‌اند. یعنی اینان در جهان اسلام

دکتر داوری: در تاریخ فلسفه‌ای که غربیها نوشته‌اند از ابن‌رشد به این طرف چیزی درباره او نوشته نشده، و به ملاصدرا اعتنا و توجهی نکرده‌اند و در غرب هم اخیراً به ملاصدرا توجه شده است. اکنون باید ببینیم که این بزرگ که بوده و چه آورده است؟

و از چه جهت امروز ما به ملاصدرا توجه می‌کنیم و می‌خواهیم به نشر آثار او پردازیم؟

دکتر دینانی: همانطور که اشاره گردید مورخان فلسفه غربی غالباً این طور قلمداد کرده‌اند که تاریخ فلسفه اسلامی که تا ابن‌رشد ادامه داشته و بعد از ابن‌رشد پایان یافته چیزی جز تقلید از فلسفه یونان نبوده و در واقع مسلمانان چیزی تازه‌ای نیافته‌اند. در اینجا باید درنگی کرد که اولاً دو مسئله را می‌شود مطرح کرد: یکی این که واقعاً فلسفه فقط از یونان شروع شده است و گویا از فرمایش جناب آقای دکتر داوری این طور استفاده کردم که مثل همه ایشان هم این مطلب را پذیرفته‌اند که فلسفه اسلامی از یونان شروع شده است و حالا اگر بپرسیم که چرا فلسفه از یونان شروع شده و قبل از آن نبوده‌است معمولاً پاسخی می‌دهند و آن این است که می‌گویند معجزه بوده است و چون نمی‌توانند این مسئله را توجیه نمایند و شاید میل به این ندارند که از اهل معجزه باشند و آن را معجزه بدانند. این جای سؤال دارد که واقعاً فلسفه از یونان شروع شده یا فلسفه نمی‌توانسته از جایی شروع شده باشد و قبلاً بوده‌است ولی به صورتهای دیگر، و خود یونانیها هم در این فلسفه‌ای که ترسیم و تدوین کرده‌اند و نوشته‌اند، وارث دیگران بوده‌اند. این جای بحث و گفتگوی بسیار دارد که شاید در این مجلس نیز به نتیجه‌ای که می‌خواهیم دست پیدا نکنیم. کسانی این مسئله را مطرح کرده‌اند، ولی مورخان فلسفه غرب زیاد میلی ندارند به آن گوش فرا بدهند و یا این که مشکلاتی در این رابطه احساس می‌کنند و نمی‌خواهند آن را جدی بگیرند. اما اعم از این که آنها بخوانند یا نخوانند، جای طرح این مسئله وجود دارد که فلسفه قبل از یونان چه بوده. اما عجالتاً ما به این مسئله نمی‌پردازیم و فرض می‌کنیم که فلسفه همانطور که اشاره فرمودند از یونان شروع شده‌است و این مطلب را هم مسلم می‌گیریم که حکمای اسلامی فلسفه یونانی را به هر طریقی خوانده‌اند؛ حالا یا از طریق ترجمه و یا

دکتر دینانی: مورخان فلسفه غربی غالباً این طور قلمداد می‌کنند که تاریخ فلسفه اسلامی تا «ابن رشد» ادامه داشته و بعد از آن پایان یافته و چیزی جز تقلید از فلسفه یونان نبوده و در واقع مسلمانان چیز تازه‌ای نیافته‌اند. که اینجا باید درنگ کرد و جای گفتگوی بسیار دارد.

بوده‌اند و با یک فرهنگ تازه‌ای و بنابراین با هم تفلسف می‌کردند و مسائل فلسفی برایشان مطرح می‌شده است و بنابراین چون مشکشان مشکل دیگری بوده و سؤالشان سؤال دیگری بوده و رنگ و بوی دیگری داشته، پاسخ آنها متفاوت بوده و بنابراین فلسفه آنها هم متفاوت بوده و صورت دیگری داشته است. ما دلایل زیادی داریم که تازه‌های زیادی در فلسفه اسلامی وجود دارد و حرفهایی را ابن‌سینا و فارابی گفته‌اند و فلسفه دیگر بعد از ابن‌سینا تا ملاصدرا، و بخصوص ملاصدرا که مورد بحث ما است، بحثهایی دارد که اساساً در آثار ارسطو به چشم نمی‌خورد و در این جهان و در این فرهنگ مطرح می‌شده است. این متفکران اسلامی بوده‌اند که با این سؤالها روبرو بوده‌اند و در مقابل این سؤالها پاسخ می‌گفتند.

دکتر داوری: ممکن است بعضی از این

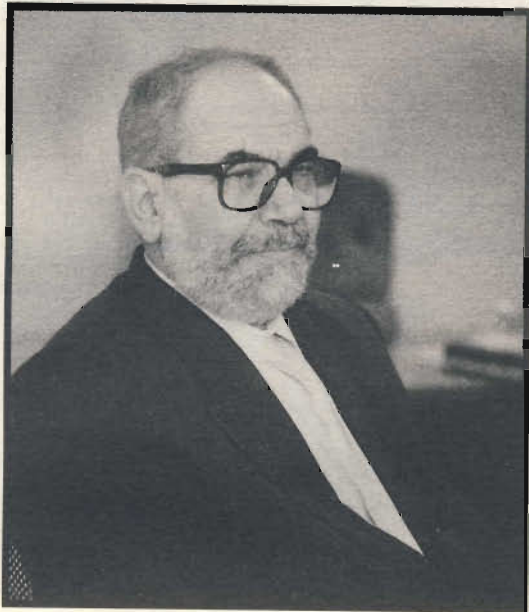
موارد ذکر کنید؟

دکتر دینانی: چون بحث ما اکنون در رابطه با ملاصدرا

می‌باشد پیشنهاد می‌کنم به بحث قبل از آن نپردازیم. همان طور که اشاره شد برای ابن‌سینا و فارابی مسائلی وجود داشت که آنها تخصص را آغاز کردند و همین طور صدرالمتهالین که وارث همه این بزرگان است بعد از حدود هزار سال او هم آمد و تفحص کرد و فلسفه تأسیس کرد. مسلماً مشکلائی که برای فارابی و ابن‌سینا بوده به اضعاف مضاعف برای ملاصدرا هم مطرح بوده است و ما هم اکنون بخش زیادی از مباحث ابن‌سینا را که نگاه می‌کنیم در مقابل یک نوع تفکر اشعری قرار داشته است و بسیاری از مقالات ابن‌سینا در رابطه با اشاعره است و متکلمین اشعری نظرهایی داده‌اند و بحثهایی مطرح کرده‌اند که شاید برای ارسطو مطرح نبوده و ابن‌سینا باید با این نوع تفکر برخورد بکند و اگر شما نظری به کتاب اشارات بیندازید می‌بینید که ابن‌سینا نظر داشته بر آن تفکری که متکلمین اشعری داشته‌اند و بعد از او امام فخر رازی که یک اشعری بوده، در مقابل ابن‌سینا می‌ایستد و از همان



موضع اشاعره دفاع می‌کند و این خود جنگی بوده بین طرفداران اهل سنت در جهان اسلام و معتزله از یکسو و حکمایی مانند ابن‌سینا و فارابی از سوی دیگر که نه اشعری بودند و نه معتزله و بلکه حکیم بودند و به عنوان یک حکیم و یک فیلسوف می‌خواستند برای مسائل راه‌حلی پیدا کنند و راه‌حلی که ابن‌سینا پیدا می‌کند قطعاً راه حل معتزله نیست و طبیعتاً نمی‌تواند تسلیم نظرات و عقاید و تفکر اشاعره هم باشد. بنابراین مشکلات مخصوص ابن‌سینا است و مربوط به او می‌شود و در رابطه با فرمایش آقای دکتر داوری که گفتند مثالی بزنند می‌توان گفت که مسئله خلقت شاید به این صورت که برای ابن‌سینا مطرح بوده برای ارسطو مطرح نبوده و برای ارسطو مسئله‌ای به عنوان خلق مطرح نیست ولی برای ابن‌سینا به عنوان یک حکیم مسلمان مسئله خلقت مطرح است. یا فرض بفرمایید مسئله جبر و اختیار یا اراده ازلی، اینها به این صورت که برای ابن‌سینا که یک حکیم مسلمان است مطرح است نمی‌توانسته برای ارسطو مطرح بوده باشد و اساساً شاید هم جدی برای ایشان نبوده است و یک نوع تفکر دیگر داشته است و خوب اینها مسائلی بوده که او آمده تفلسف کرده و بعد البته مخالفین ابن‌سینا آمده‌اند و در مقابل ابن‌سینا موضع گرفته‌اند و آدمهای قوی بودند مانند غزالی و اشعری و نفوذ اشعری و حکومت خلفا سلجوقی و عباسی و همین طور حرفهایی که ضد ابن‌سینا زده شده، معتزله از یک سو و قشربون از سوی دیگر، حنبلیها از یکسو و نحله‌های مختلف از سوی دیگر، حالا یا مستقیماً یا به عنوان



خود او نیز تفسیر نوشت و در برابر آنها موضع‌گیری کرد و بعد از آن هم جریان اخبار و احادیث و اخباریت است. اینها جریانهای فکری بوده است که به طور خلاصه در اختیار صدرالمتألهین بوده و بسیاری از مسائل در طول هزار سال مورد مشاجره و منازعه متکلمین بوده و حل نشده است و تا زمان ملاصدرا راه حل درستی نیافته و حل نشده بود. اگر بخواهیم مثالی بزنیم مسئله (قدم و حدوث) بهترین نمونه است، آن قدر این مسئله مورد اختلاف بوده که به قول کانت از مسائل جدلی‌الطرفین و غیرقابل حل بوده، البته گاهی در بعضی از عبارات، ابن‌سینا هم مسئله حدوث عالم را جدلی‌الطرفین نامیده که در بعضی از آثارش پیدا است و مسائلی از قبیل ربط حادث به قدیم، اینها از مشکلات عویصه فلسفی بوده و مسئله رابطه نفس با بدن به قدری مشکل بوده که خود خواجه‌نصیر که یکی از متفکران بزرگ ماست، در همان اواخر عمرش چند نامه می‌نویسد، از جمله یک نامه به شمس‌الدین خسروشاهی و مسئله رابطه نفس با بدن را از او سؤال می‌کند و شمس‌الدین خسروشاهی از حکمای بزرگ است که از شاگردان امام‌فخررازی بوده و شاید هم اهمیت فکری‌اش از فخرالدین‌رازی بیشتر بوده و به همین جهت هم مورد توجه خواجه‌نصیر طوسی قرار گرفته و با او مکاتبه داشته‌است و همین مسئله را از او می‌پرسد که البته پاسخ شمس‌الدین خسروشاهی در دست ما نیست، فقط سؤالها در دست ماست و نمی‌دانیم که چه جواب داده است آیا جواب یا راه حلی پیدا کرده یا نکرده است؛ اینها همه مشکلاتی بوده

دکتر اعوانی: اگر واقعاً به همان فهرست اسفار نگاه کنیم می‌بینیم که در کتاب اسفار کمتر مسئله‌ای است که پیش از او در مکتبی از مکتبها چه در مکتب ارسطویی و چه در مکتب افلاطونی و یونانی و به طور کلی چه در مکتبهای اسلامی از قبیل معتزله و اشاعره و یادر مکتب اشراق و در مکتب محی‌الدین که در واقع وارث مکتبهای عرفانی است مطرح شده باشد و در ملاصدرا مطرح نشده باشد.

عکس‌العملی در مقابل اندیشه‌های ابن‌سینا و فارابی اینها به وجود آمده که بررسی آنها وقت زیادی را می‌طلبد. مشکل ملاصدرا بیش از ابن‌سینا بوده است ولی در زمانی شروع به تفکر می‌کند و می‌اندیشد که با تمام این جریانهای اندیشه روبرو است و حالا می‌شود این جریانهای اندیشه را که خیلی زیاد است در چند جریان خلاصه کرد. ملاصدرا وقتی که چشمش را باز می‌کند و آغاز به تفکر می‌کند مواجه است با یک جریان فکری معتزله و یک جریان فکری اشعری با همان قوت و قدرت که داشته است و از یک طرف مواجه است با یک جریان فکری عرفانی و از طرفی دیگر میرسد شریفت، سعدالدین تفتازانی و غیره که متفکران بزرگی بوده‌اند خود در جریان تفکر اشعری بوده‌اند و همین‌طور معتزله که از اشخاص بزرگ بوده‌اند که اینها اندیشه‌هایشان را مکتوب کرده بودند و نوشته بودند و ابن‌سینا و ملاصدرا همه این آثار را خوانده بودند یعنی آثار صدرالمتألهین نشان می‌دهد که واقعاً شاید کمتر کتابی بوده یا شاید هیچ کتابی نبوده که، چه از متکلمین اشعری و چه از معتزله، نخوانده باشد. جریان عرفان که اولش سلوک بوده و راه عمل، بعداً می‌بینیم که حالت نظری پیدا می‌کند و در محیی‌الدین به اوج خودش می‌رسد و وارثین محیی‌الدین و شارحان آثار او که در عرفان نظری اندیشیده‌اند و تفکر کرده‌اند و کتاب نوشته‌اند و ملاصدرا آنها را هم خوانده بود. این هم یک جریان، جریان دیگر مفسران بودند که صدرالمتألهین تفسیر آنها را دیده بوده و مواضع و موارد تفسیری را از مفسران مختلف گرفت و خود صدرالمتألهین به عنوان یک مفسر آنها را مورد توجه قرار داد و

است که همچنان مانند استخوانی در لای زخم باقی بوده و ملاصدرا در یک چنین زمانی به صحنه تفکر وارد می‌شود و به عنوان یک حکیم مسلمان می‌خواهد پاسخگوی این مسائل باشد. لذا ربط حادث به قدیم را می‌خواهد بیان کند. بعد رابطه نفس و بدن را می‌خواهد بیان کند و مسئله اراده ازلی را می‌خواهد بیان کند و مسئله خلق عالم را همه اینها از مسائلی است که ملاصدرا می‌خواهد حل بکند و خوب همه اندیشه‌ها هم در اختیار اوست. بنابراین تفکر ملاصدرا رنگ تازه‌ای به خود می‌گیرد یعنی نه این‌سینائی است و نه معتزلی است نه اخباریست و نه اشعری است؛ ولی همه اینها را در اختیار دارد و حالا باید از مجموع اینها و مجموع سؤالاتی که مطرح است فلسفه تأسیس کند و در واقع باید پاسخ این مشکلات را بدهد و در هر حال می‌خواهد مشکل را حل کند.

دکتر محقق داماد: من فکر می‌کنم که آقای دکتر دینانی مسائلی را مطرح نمودند که کاملاً استادانه و منطقی بود و فقط یک چیز را ذکر نمودند که به عنوان یادآوری خدمتتان عرض می‌کنم و آن مسئله این است که به نظر می‌رسد که صدرا المتألهین یک ویژگی خاصی دارد و آن این است که او یک فیلسوف شیعه است و تشیع ملاصدرا به نظر می‌رسد که از مسائلی است که باید روی آن توجه بیشتری شود و من فکر می‌کنم یکی از جهاتی که ما را بر آن می‌درد که این بزرگداشت را برگزار کنیم و ملاصدرا را مورد توجه قرار بدهیم. این بعد ولایت و تشیع ملاصدرا است. به نکاتی که اشاره فرمودید باید اضافه کنم که یکی از خیزشگاههای فلسفه اسلامی، معارف اهل بیت است.

محبی‌الدین اگر چه در نوشته‌هایش مثلاً اشاره‌ای به بعضی از مسائل و روایات از اهل بیت دارد ولی آن طور نیست که مثل ملاصدرا بیاید و یک دوره فلسفه در شرح اصول کافی بنویسد به نظر می‌رسد که این یک چیزی بوده است که ذهن ایشان را بیشتر به این سو می‌کشیده است. ایشان تحلیل‌هایی را آغاز کرده و به مباحثی که در روایات زیادی از عقل و جهل و غیره در روایات اهل بیت هست به طور عمیق نگریسته و تمام مباحث عقلی آنها را تحلیل کرده است. من می‌خواستم این را اضافه نمایم بر فرمایش آقای دکتر دینانی که اشاره فرمودند از بی‌انصافی است که بگوئیم فلسفه اسلامی هر چه بوده از یونان گرفته شده است، شاهدش این است که آن وقت فلسفه یونان اصلاً ترجمه نشده بوده و اصلاً در مجامع اسلامی نیامده بود، در صورتی که ما می‌بینیم در عین حال عالیترین مباحث عقلی در نهج البلاغه و در روایاتی مثلاً دعیه امام حسین وجود دارد،

همان طور که ملاصدرا به آن اشاره می‌کند، البته با تحلیلی که ملاصدرا می‌کند و شاید قبل از آن ما نمی‌فهمیدیم که این عبارات معنایش چیست و این در حالی است که هنوز مباحث یونان به حوزه اسلامی نیامده بود و کاری که ملاصدرا در عقاید خاص شیعه در چهارچوب عقلی کرده خیلی مهم است. یکی از مباحثی که ملاصدرا به آن پرداخته مسئله محدودیت است، در شرح اصول کافی به نحو مستوفی و با استدلال عقلی به آن پرداخته شده که اگر وقت شد درباره آن بحث خواهیم کرد. ملاصدرا فلسفه‌اش حل مسائلی است که برایش مطرح بوده و البته این علاوه بر مسائلی است که در خود قرآن و مباحث اعتقادات اسلامی که اشاره فرمودید و خواسته آنها را حل بکند و نیز بایک سلسله از مسائل خاصی که مخصوص شیعه بوده درگیر بوده و می‌خواسته که آنها را حل بکند، مثلاً اعتقاد به وجود مهدی غایب که یک تشکر خاص شیعه اثنی عشری است که ایشان به آن پرداخته و در شرح اصول کافی مستوفی بحث کرده است. عرایضی که اینجا گفتم تنها یک مطلب تکمیلی به فرمایشهای آقای دکتر دینانی است.

دکتر اعوانی: در ذیل سؤالی که دکتر داوری کردند سؤالاتی دیگر نیز مطرح می‌شود که باید از دیدگاههای مختلف به آن پاسخ داد. مسئله‌ای که باید به آن اشاره نمود این است که اگرچه به اصطلاح امروزیها (خاستگاه) فلسفه یونان است ولی این یک چیزی است که خود یونانیان قدیم به آن اعتقاد چندانی نداشته‌اند. و امروزه در کتابهای تاریخی فلسفه غرب به جهاتی می‌خواهند غرب را واقعاً مهد تمدن بدانند و این مطلب در کتابهای دو قرن اخیر در غرب فراوان تکرار شده است. حالا بنده دلیلی که دارم این است که کتابهای قدیم یونانی به این مسئله اشاره‌ای نکرده‌اند، بلکه برعکس شرق را مهد حکمت دانسته‌اند. مثلاً بنده الان برای تأکید مطلب سه مثال می‌آورم: یکی این که در کتاب تیمایوس، افلاطون یک گفتگویی را میان فیثاغورس و یک کاهن مصری نقل می‌کند. فیثاغورس از کاهن مصری می‌پرسد که خاستگاه فلسفه کجاست؟ و فیثاغورس می‌گوید ما واضع فلسفه بوده‌ایم و فلسفه اینجا نزد ما بوده است و فلسفه از یونان شروع شده است، کاهن مصری می‌گوید که نسبت شما یونانیان به ما مانند نسبت بجدای است به یک مرد پیر فرزانه و شما چیزی از حکمت ندارید و آنچه شما از حکمت دارید در واقع چیزی نیست، هر چه دارید از ما است که به شما رسیده است. در واقع افلاطون می‌خواهد از زبان فیثاغورس بگوید که خاستگاه فلسفه یونان نیست و از اقوام شرق مثل مصر گرفته شده است،

دکتر اعوانی: در هیچ یک از فیلسوفانی که قبل از او به مسائل وجود پرداخته‌اند این مسائل وجودی به این گستردگی مطرح نشده است. وی در بیشتر مسائل مهم فلسفه واقعاً صاحب نظر بوده و ابتکار فلسفی داشته است: در مسئله حرکت در جوهر یا مسئله معاد و خاصه مسئله ارتباط میان عقل و نقل که یونانیان این مسئله برایشان مطرح نبوده چون آن دینی که این مسئله را برایشان مطرح کند وجود نداشته است.

حالا معلوم نیست که افلاطون به مصر رفته یا نرفته است، این یک مسئله دیگری است. ولی نظر افلاطون دایر بر این است که خاستگاه فلسفه یونان نیست.

مورد دوم کتاب دیوگنس لائرتیوس است که معتبرترین کتاب تاریخ فلسفه قدیم غرب است در کتاب دیوگنس لائرتیوس این مسئله به طور صریح مطرح است که خاستگاه فلسفه کجاست. آیا یونان فلسفه رایج وجود آورده است؟ در این کتاب، دیوگنس نظریه‌ای را مطرح می‌کند شبیه به نظریه سهروردی و خاستگاه حکمت را شرق می‌داند و می‌گوید حکمت از شرق به مصر و از مصر به یونان رفته است.

مورد سوم افلوپین بزرگترین متاله جهان غرب است که به شیخ یونان نیز معروف است. وی آرزو داشته است که به ایران بیاید و حکمت پیاموزد به طوری که شاگرد از فرفورئوس در شرح حالی که درباره استاد خودش نوشته و در همان آغاز تسامحات چاپ شده و الان هم هست به یونانی و فارسی هم ترجمه شده است می‌نویسد که استاد همیشه دوست داشته است برای آموختن حکمت به ایران بیاید ولی نمی‌توانسته این کار را بکند و بعد ثبت نام کرد در سپاه امپراطور گوردیانوس که برای جنگ به ایران بیاید تا از نظر مخارج، در سپاه تأمین گردد و در اینجا حکمت پیاموزد و برگردد. ولی متأسفانه، یا خوشبختانه امپراطور ژم شکست خورد و او موفق به این کار نشد و دیگر افلوپین به اسکندریه برنگشت و بعد از شکست امپراطور به رم مراجعه کرد و مکتب نوافلاطونی را تأسیس نمود. یعنی افلوپین چهل ساله در واقع آرزو می‌کرد که برای حکمت آموزی به ایران بیاید، اما در کتب امروز مسئله بر

عکس مطرح می‌شود. امروزه می‌گویند که فلسفه متعلق به یونانیها است.

حالا صرف نظر از این مسائل تاریخی، فلسفه واقعاً یک مسئله ماهوی است عیناً مثل ریاضیات؛ یعنی هیچکس فلسفه را ایجاد نمی‌کند چنانکه هیچکس ریاضیات را اختراع نمی‌کند بلکه در واقع کشف می‌کند و معتقد می‌شود. البته بعضی فرهنگها وارث فلسفه بوده‌اند مثلاً مصر و هند و ایران، ولی آنچه مهم است این است که خود یونانیها تا دوره‌ای فلسفه داشته‌اند، اما وارث فلسفه نبوده‌اند و ارث آنها منتقل شده است به عالم اسلام یعنی ادامه دهندگان این میراث مسلمانان بوده‌اند. فلسفه منتقل شده به عالم اسلامی و البته در عالم اسلام هم یونانی نمانده است البته مبادی و مسائل را گرفته‌اند و خیلی آن را بسط داده‌اند. فلسفه نزد مسلمانان بار دیگر حکمت شده است.

اما در خود فلسفه یونان گرایشهای مختلفی وجود داشته است. مثلاً اگر ما تفسیر ارسطو را از فلاسفه پیش از سقراط نپذیریم حکمای الهی و متاله بودند. الهیون بودند، سخن آنها به تعبیر سهروردی سخن رمز بوده است. از طرف دیگر مکتب افلاطون الهی و مکتب مشائی ارسطو و جریانهای دیگری وارد فلسفه اسلامی شده است. در آغاز مثل این است که گرایش افلاطونی و گرایشهای دیگر چندان قوتی نداشته است، حالا به چه دلائلی، دلایلش جای بحث دارد. مثلاً کسانی مثل کندی، فارابی و ابن سینا هیچ کدام افلاطونی نبوده‌اند، ارسطویی محض هم نبوده‌اند و مثلاً نمی‌توانیم بگوییم که فارابی ارسطویی محض بوده است، بلکه خیلی از مسائل در فارابی هست و ارسطویی نیست.

فارابی با این که در منطق ارسطویی است یا کندی هم همینطور ابن سینا هم به همین صورت اما فلسفه ابن سینا با فلسفه ارسطو بسیار تفاوت دارد و اگر کسی فرض بفرماید ابن سینا را با ارسطو مقایسه بکند و کتاب شفا را مقایسه بکند با کتاب تفسیر مابعدالطبیعه ابن رشد می‌بیند نو آوریهای ابن سینا تا چه اندازه زیاد است. مثلاً ابن سینا، اصلاً یک انتولوژی تأسیس کرده است و انتولوژی یا الهیات به معنای اعم در ارسطو وجود خارجی ندارد. یعنی اصلاً شما پیش از ابن سینا در هیچ فیلسوفی نمی‌بیند که مسئله‌ای به نام مسئله الهیات بالمعنی اعم که وجودشناسی یا به تعبیر ما انتولوژی باشد، مطرح شده باشد. این هم درست است که ابن سینا مبانی را از ارسطو گرفته است ولی یک انتولوژی را تأسیس کرده و الهیات بالمعنی الاخص را جدا کرده از الهیات بالمعنی اعم و به

بسیاری از مباحث وجود چون و چوب و امکان، وحدت و کثرت و غیره که بعضی از ارکان و عناصرش در ارسطو است جنبه علمی داده و تفسیر کرده است و همین طور مسائل دیگر.

اما، با حمله غزالی البته فلسفه از بین نرفت و فقط فلسفه از عالم تسنن رخت بریست. جناب آقای محقق داماد نکته جالبی را که فرمودند این بود که ملاصدرا یک متفکر شیعه است و بنده باید عرض بکنم با حمله اشاعره فلسفه اصلاً از عالم تسنن رخت بریست و بعد از ابن رشد جهان تسنن فیلسوفی که قابل بحث باشد ندارد البته حمله غزالی به فلسفه چند تأثیر داشت: یکی این که فلسفه را از عالم تسنن نسبتاً از میان برد. بعد از حمله غزالی فیلسوفی که در عالم تسنن قابل ذکر باشد وجود ندارد. دوم تأثیری که داشت این بود که سد ارسطویی محض را که بعداً ابن رشد مفسر و شارح و بزرگترین نماینده آن بود شکست به طوری که ابن رشد اصلاً در عالم شرق اسلام جایی نداشت ولی در غرب به عنوان بزرگترین فیلسوف شناخته شد یعنی فلسفه ارسطویی محض را برگرداند به جایگاه اصلی خودش به اروپا و برای این می گویند ارسطویی محض است که اعتقاد ابن رشد این بود که فیلسوف مطلق ارسطو است و در هیچ چیزی حتی در یک کلمه نمی شود با ارسطو مخالفت کرد. به نظر او ارسطو عقل مطلق است. با حمله غزالی فلسفه مشائی محض که بزرگترین نماینده آن ابن رشد بود دیگر راه پیدا نکرد و اصلاً ما در عالم اسلام کسی را نمی شناسیم که واقعاً متأثر از ابن رشد باشد امامتکب ابن رشد منتقل شد به غرب و اروپا و طرفداران بسیار زیادی پیدا کرد و از رقیبان ابن سینا بود و می شود نشان داد که غرب وارث فلسفه ابن رشد بوده است.

ملاقاتی که بین ابن عربی و ابن رشد صورت گرفته است واقعاً یک معنای تمثیلی دارد و در واقع ملاقات ابن رشد و ابن عربی یک معنای بسیار عمیق و دقیقی در تاریخ فلسفه دارد. مقدر این بود که با حمله غزالی ابن رشد منتقل شود به اروپا و در عالم اسلامی راه پیدا نکند و به جای او ابن عربی از اندلس بیاید به طرف شرق و در دمشق مستقر بشود و آراء او در اینجا تأثیر عظیم داشته باشد یعنی امکان داشت که به عکس شود. ابن عربی بزود اروپا و ابن رشد بیاید به شرق ولی این طور نشد، ابن رشد رفت به اروپا و ابن عربی آمد به شرق و این یکی از عوامل بسیار مؤثر در رشد فلسفه اسلامی بوده است.

اما ملاصدرا واقعاً سنتز فلسفه به معنای هگلی کلمه است

و سنتز به معنای هگلی کلمه یعنی این که تمام عناصر مثبت در تاریخ فلسفه را با حداکثر مسائل حفظ کرده و تا حد ممکن اثرات منفی را نغی کرده است. اگر واقعاً به همان فهرست اسفار نگاه کنیم می بینیم که در کتاب اسفار کمتر مسئله ای است که پیش از او در مکتبی از مکتبها چه در مکتب ارسطویی و چه در مکتب افلاطونی و یونانی و به طور کلی چه در مکتبهای اسلامی از قبیل معتزله و اشاعره و یا در مکتب اشراق و در مکتب محی الدین که در واقع وارث مکتبهای عرفانی است مطرح شده باشد و در ملاصدرا مطرح نشده باشد. مثلاً این بحثی که درباره وجود می کند تمام بحث وجود ابن سینا را که به آن اشاره کردم دارد و بسیاری از مسائلی را که در ابن سینا مطلقاً نیست و در واقع در جهت غنی کردن مسئله می باشد. فی المثل ابن سینا و فارابی امتیاز وجود از ماهیت را اصل مابعدالطبیعه خودشان قرار دادند و به زیادت وجود بر ماهیت و البته اشتراک معنوی وجود قائل بودند و به تفسیری که ملاصدرا کرده است قائل به اصالت وجود بوده اند. اما مسائلی را واقعاً اضافه کرده است که اصلاً سابقه نداشته است. و مسائلی مانند تشکیک خاص الخاصی یا اتحاد حقیقت باریقه وجود و یا اصالت وجود، بحث درباره حقیقت وجود. بحث درباره حقیقت وجود در مقابل مفهوم وجود یک مسئله ای نیست که ما آن را نادیده بگیریم. خیلی مسائل دیگر هم اضافه شده است و در هیچ یک از فیلسوفانی که قبل از او به مسائل وجود پرداخته اند این مسائل وجودی به این گستردگی مطرح نشده است. وی در بیشتر مسائل مهم فلسفه واقعاً صاحب نظر بوده و ابتکار فلسفی داشته است: در مسئله حرکت در جوهر یا مسئله معاد و خاصه مسئله ارتباط میان عقل و نقل که یونانیان این مسئله برایشان مطرح نبوده چون آن دینی که این مسئله را برایشان مطرح کند وجود نداشته است و در دین یهود و آئین مسیح و دین اسلام که دارای يك تفکر دینی بوده اند به طبع این مسئله برایشان مطرح می شده که ارتباط میان عقل و نقل یا وحی و حکمت چیست. بزرگترین مرد این میدان در عالم یهود فیلون است و فیلون را بزرگترین متکلمی می دانند که به این مسئله پرداخته و سعی کرده است از راه افلاطونی تا حدی مسئله را حل بکند. در عالم مسیحیت هم بودند کسانی که در صدد توفیق عقل و ایمان آمدند، ولی موفق تر از همه آنها آگوستین و یا قدیس توماس می باشد ولی باز هم مسئله به قوت خودش باقی مانده است. در عالم اسلام هم مسئله برای معتزله و فلاسفه مطرح بوده است و مثلاً ابن رشد کتاب فصل المقال خودش را در این باره نوشته است.



دکتر محقق داماد: به نظر می‌رسد که صدرالمতالہین یک ویژگی خاصی دارد و آن این است که او یک فیلسوف شیعه است و تشیع ملاصدرا از مسائلی است که باید روی آن توجه بیشتری شود. و به نظر من یکی از جهاتی که ما را وامی‌دارد تا بزرگداشت ملاصدرا برگزار کنیم، همین بُعد ولایت و شیعی اوست.

ملاصدرا واقعاً غیر از مسئله وجودی است که در آثار ابن سینا و حتی ابن عربی دیده می‌شود آنجا کشفی و اجمالی است ولی در اینجا تفصیل و تفسیری دارد که در آنها نیست. و همین طور است در مسئله تجرد خیال و اثبات معاد جسمانی و مثل افلاطونی، مسئله علم الهی، مسئله علم و خیلی از مسائل دیگر او واقعاً مبتکر بوده است و مبادی را گرفته ولی همیشه مہر ملاصدرا در آنجا هست و این معلوم است که مہر مہر خود او است و مہر دیگران نیست که در آنجا بر آن مسائل زده شده است و این به نظر من می‌تواند یکی از دلایل ابتکار او در فلسفه باشد.

دکتر محقق داماد: می‌خواهم سؤال را تجدید و تکرار کنم تا به صورت دیگری به مطالبی که مطرح شده به سؤال پاسخ دهم و به ترتیب دیگری مطلب را بیان کنم یا روی دیگری از قضایا را بیان نمایم و در ابتدا تذکری را عرض می‌کنم و آن این است که بنده در سؤال اولم نمی‌خواستم سخنی در رابطه با آغاز فلسفه و منشا فلسفه بگویم، و شاید آقایان چون به نظر بنده واقف بودند به این بحث پرداختند و آنچه که من گفتم مسئله‌ای بود که مورخان فلسفه و مستشرقان گفتند که فلسفه اسلامی شرح فلسفه یونانی است، و همانطور که مستحضرید کانت در قرن هجدهم سه پرسش را مطرح نمود به این ترتیب که چه می‌توانم بدانم، چه می‌توانم بکنم و چه امید می‌توانم داشته باشم. وقتی کانت این مسائل را مطرح کرد فکر می‌کرد که به هر سه سؤال پاسخ خواهد داد و سعی کرد که پاسخ بدهد. قرن هیجدهم قرن امیدواری و خوشبینی بود و

ولی آن راه‌حلی که ملاصدرا برای این مسئله پیدا کرده واقعاً می‌توان گفت بی‌نظیر است. به جهتی این مسئله ارتباط میان عقل و نقل یا وحی و حکمت یک ارتباط ذاتی است و باطن وحی و حکمت الهی مطلق یکی است. وحی عین حکمت و محض علم است و معرفت مطلق است و باطن فلسفه الهی هم همان حکمت است و در واقع اینها با هم منافات ندارند. وی این کار را توانسته در پرتو تعالیم شیعه انجام بدهد و این واضح است. کسی که به کتب احادیث شیعه و اهل سنت نظر بکند متوجه می‌شود که کتابهای اهل سنت همیشه با ایمان شروع می‌شود و اولین کتاب آنها کتاب ایمان است. در کتب احادیث شیعه مثلاً کتاب اصول کافی با عقل و علم شروع می‌شود، یعنی اینها همه کتابهای حدیثی دینی خودشان را با ایمان شروع می‌کنند یعنی اصالت را به ایمان می‌دهند نه به عقل و نه به علم و این در پرتو تعالیم امامان شیعه و در واقع با باطن نور ولایت که همان عین حکمت و محض حکمت است میسر است و او با اقتباس از این نور توانسته بین این دو یک تلفیق یا بهتر بگویم وحدتی حقیقی ایجاد کند. خلاصه این که ملاصدرا فیلسوفی است که در میان فلاسفه اسلامی و غربی اگر مقایسه‌ای بکنیم بیشترین مسائل فلسفی را دارد یعنی اگر فهرست اسفار را نمونه قرار بدهیم می‌بینیم جزئیات و کلیات مسائلی که در آن مطرح کرده است مسائل خیلی دقیقی است و مثلاً فرض کنیم وجود رابط اکنون در منطق مورد بحث است و یک مسئله خیلی دقیق است یک مسئله ریز و جزئی دیگر مثل حمل اولی ذاتی و حمل شایع صناعتی است که خیلی مسئله دقیقی است و چقدر با آن مسئله توانسته مسائل را حل کند، حالا از هر مأخذی گرفته شده باشد مقدار مسائل و عمق مسائل بی‌نظیر است، ولو این که از کسی گرفته باشد ولی ابتکار او در آن مسئله دیده می‌شود. مثلاً ولو این که مسئله وجود را از ابن سینا گرفته باشد ولی مسئله وجود از نظر

دکتر دینانی: اساساً تفکر در ارتباط با مشکل مطرح می‌شود و تفکر اصیل چیزی نیست که تقلیدی باشد.

او هم در وقت خودش به هر سؤال جواب داد. اکنون در زمانی هستیم که این سه سؤال باز و بازتر شده است یعنی دوباره بشر، با آن همه احترامی که برای تفکر و نظریه کانت قائل می‌باشد، باز می‌پرسد که این مسائل را چگونه باید جواب داد و بر خلاف کانت احساس می‌کند که قضیه مشکل است و به آسانی نمی‌توان جواب داد یعنی آن امیدواری و آن روحیه‌ای را که کانت در پاسخ دادن به این مسائل داشت، ندارد و اگر بپذیریم که هنوز این مسائل برای بشر مطرح است که چه می‌تواند و چه باید بکنند و چه امیدی می‌تواند داشته باشد، باید گفت که با تدبیر در تفکر ملاحظه‌را می‌توانیم پاسخهایی برای این مسائل و مسائل دیگری که برای تفکر امروزی بشر و برای بشر امروزی اینطور مطرح است، پیدا بکنیم.

دکتر اعوانی: البته کانت این سه سؤال را مطرح کرده و این سه سؤال سؤال‌های اساسی است. اما کانت دقیقاً در جهت عکس فلسفه ملاحظه‌را است یعنی اگر بخوایم فلسفه ملاحظه‌را حکمت متعالیه بنامیم، حکمت کانت را باید حکمت متدانیه بگوییم، برای این که اولاً این سؤالها را باید عقل جواب بدهد یعنی این سؤالها معقول است. این که من چه می‌توانم بدانم و چه چیزی در وجود ما است که می‌داند، یک سؤال عقلانی و یک سؤال نظری است که عقل می‌تواند به آن پاسخ دهد. کانت آمده بر یک مبنای فلسفی اصلاً اثبات نشده، چیزی که از آن به انقلاب کوپرنیکی یا دیدگاه استعلائی تعبیر می‌کند، گفته است که علم را با این نظریه ما می‌توانیم بهتر توجیه بکنیم در واقع با استفاده از عقل. عقل را کوبیده و نفی کرده است. فلسفه کانت در واقع نفی عقل است؛ یعنی تمام آن چیزی که فلسفه در غرب و در شرق در اسلام و در هند تعلیم می‌داده همه جا این بوده است که انسان حقایق را می‌تواند از طریق عقل بشناسد و انسان موجودی است فرزانه و تمام وجود او و واقعیت او، فرزاندگی او و خردمندی او، علم او به حقایقی است که از طریق عقل به آن می‌تواند برسد. او حکمت نظری را مطلقاً نفی کرده و تقدم را برای اراده قائل شده‌است، یعنی قائل به اصالت عقل عملی و قائل به پراکسیس است. در واقع تمایل او به پراکسیس و عمل بوده است و پراگماتیسم که امروز در جهان غرب که

همان به اصطلاح اصالت عمل و اصالت عقل مصلحت‌اندیش است در واقع برمی‌گردد به کانت و کانت عقل نظری را اصلاً منکر شده است. خوب از او می‌پرسیم این چه قوه‌ای در وجود انسان است که به نقد عقل می‌پردازد؟ یا باید یک قوه قدسیه باشد در وجود انسان که بیاید عقل نظری را انکار بکند چیزی که کانت آن را منکر است، یا این که نقاد عقل باید خود عقل باشد، که در این صورت عقل توانایی معرفت عینی را دارد. بنابراین با نفی حکمت نظری حکمت را منکر شده‌است و سرنوشت غرب جدید این بوده است که واقعاً دنباله‌رو کانت باشد و هنوز کسی هم در غرب نیامده که به شبهات کانت پاسخ فلسفی بدهد. فقط از سد او گذشته و یا از کنارش رد شده‌اند. ولی یک نفر حکیم یا فیلسوفی که بیاید مواضع خطا یا شبهه را شناسایی بکند و پاسخی بدهد در غرب هنوز پیدا نشده است. گاهی پاسخی سطحی یا موضعی به کانت داده‌اند، اما پاسخ درستی به شبهات او داده نشده‌است. بنابراین در فلسفه غرب درست است که کانت این سؤال را مطرح کرده و هم اکنون نیز این سؤال مطرح می‌باشد، ولی از حکیم، انسان انتظار دارد که این سؤال را به نحو درست پاسخ بدهد و راهی درست را نشان دهد. آینده‌ای را که کانت مطرح می‌کند که باید به چه چیزی امیدوار باشید، غیر از آینده‌ای است که ملاحظه‌را مطرح می‌کند، و شاید آینده کانت همان آینده بعد از عصر روشنگری است، یعنی همان آخرتی نیست که صدرالمتألهین از آن سخن می‌گوید. به فرض هم که همان آخرت باشد در فلسفه او اثبات نشده است.

دکتر محقق داماد: سؤال من این است که آیا ملاحظه‌را به ما تذکر می‌دهد که ما کی هستیم و چه مقامی داریم و مسلماً جواب دیگری غیر از آنچه کانت به ما داده است به ما می‌دهد. کانت یک تصور دیگر از آدم دارد و مطابق آن تصویری که از آدم دارد به این پرسشها جواب می‌دهد. تصور ملاحظه‌را از آدم تصور دیگری است. سؤال این است که ملاحظه‌را ما را متذکر به چه چیزی می‌کند؟ آیا ما را متذکر می‌کند که چی هستیم؟ اگر این سؤال را جواب بدهد آن وقت است که می‌گوییم چه می‌توانیم بکنیم و چه امیدی هم می‌توانیم داشته باشیم و از آن تصور چه چیزی می‌تواند استنباط و استخراج شود.

دکتر اعوانی: البته تصویری که کانت از انسان دارد تصور انسان عصر روشنگری است که در رساله «روشنگری چیست» مطرح است. انسان او یک انسان عصر روشنگری است با تمام آمال و آرزوها و نظریه پیشرفت و نظریاتی که با عصر روشنگری رواج پیدا کرده است، ولی ملاحظه‌را یک حکیم

دکتر دینانی: این که بگوییم که فلسفه اسلامی مقلدی بیش نبوده، نهایت بی انصافی است. شکی نیست که حکمای اسلامی از یونانی‌ها استفاده کرده‌اند، اما چیزهای تازه‌ای در این عرصه ارائه داده‌اند و مطالبشان رنگ تازه‌ای داشته.

متأله و یک فیلسوف به معنای واقعی کلمه یا به تعبیر یونانیان اثر سوفوس یعنی مرد حکیم است و حکیم بنا به تعریف کسی است که به حقایق وجود نه در سلسله عرضی عالم بلکه در سلسله طولی آن نظر دارد. حکیم از نظر صدرالمتألهین کسی است که اسفار اربعه را طی کرده است.

اسفار اربعه، یعنی سیر و سلوک معنوی. همه حکما از افلاطون گرفته تا صدرالمتألهین برای دیدن حقایق نوعی تزکیه، تصفیه، و سلوک عقلی را لازم دانسته‌اند، مثل این که انسان بخواهد ببیند طرف دیگر کوه چیست؟ از این طرف نمی‌تواند ببیند، باید به قله کوه، بالاترین نقطه صعود کند تا بتواند طرف دیگر را مشاهده کند. این است که انسان باید اول کامل بشود. مراتب را طی کند، مجرد شود تا مجرد را ببیند و این به نظر من در ملاصدرا، و در حکمت متعالیه او امری کاملاً واضح است. انسان نخست سفری را آغاز می‌کند به آن اصل الهی و از آن صقع ربوبی مسائل را می‌نگرد. در افلاطون هم تقریباً همین طور است.

دکتر دینانی: سؤالی را که آقای دکتر داوری مطرح کردند خیلی اساسی است، ما باید اول روی سؤال تکیه بکنیم، فرمایش شما درست است (خطاب به آقای دکتر اعوانی) که ملاصدرا یک مورد الهی است، از موضع الهی شروع می‌کند، با اسفار اربعه سر و کار دارد و تا نهایتاً به کمال برسد. سؤال اساسی را که باید به نظر من خیلی تکیه کرد، این است که، کانت سه سؤال مطرح کرده است.

۱- چه می‌توانم بدانم ۲- چه می‌توانم بکنم ۳- چه باید بکنم.

عرض کنم که سؤال اساسی‌تر به نظر من این است که ما می‌توانیم از کانت سؤال کنیم که آیا این سؤالات اولین سؤال است یا قبل از اینها هم می‌شود یک سؤال مطرح کرد. سؤالی که می‌توانم بدانم یا بشناسم اول است، یا چه هستم اول، یا سؤال از وجود اول. برای فیلسوف از ارسطو گرفته تا ملاصدرا

سؤال از وجود مطرح است، سؤال وجود است، وجود چیست؟ این سؤال کانت که اصلاً هیچ به وجود کاری ندارد، چه می‌توانم بدانم، خودش محور است. ما باید این سؤال را بررسی کنیم که چطور شده که برای کانت این سؤال مطرح است ولی سؤال وجود مطرح نیست. کانت از وجود سؤال نمی‌کند، از شناخت سؤال می‌کند، از شناخت سؤال می‌کند، از شناخت شناسی (اپیستمولوژی). یعنی اصلاً دیگر فلسفه نیست و اپیستمولوژی مطرح است. چه می‌توانم بدانم، آیا سؤال ملاصدرا هم این است، یعنی می‌پرسد که من می‌توانم بدانم، یا سؤال از وجود می‌کند، سؤالی که من کیستم، منی که چه می‌توانم بدانم، من از خودم کیستم یا من چه می‌توانم بدانم کدام اینها اول است.

دکتر محقق داماد: به نظر من اولی مطرح است و دومی مطرح نیست.

دکتر دینانی: سؤال اولویت دارد. آقای دکتر محقق؛ من می‌خواستم عرض کنم که، الان یک بحث این است که اولویت با کدام است، یعنی از میان چه هستیم، چه می‌دانم یا چه می‌توانم بکنم کدام جلوتر است؟ ممکن است که کانت جواب بدهد که ما فرض کنید که از این دو سؤال، سؤال اول این که چه هستیم، روی آن اصراری نداریم. به نظر من باید این دو را اصلاً مقابل هم قرار ندهیم. به هر حال روی نظام فلسفه ملاصدرا، سؤال آقای دکتر داوری را پاسخ می‌دهیم، من فکر می‌کنم که چه می‌توانم بدانم را بله ملاصدرا پاسخ داده، مباحث اربعه، مباحث شناخت، مباحث علم، تئوری که در علم دارد کاملاً پاسخ مسئله داده شده، اولاً امکان اصل معرفت را پذیرفته چون سوفیست نیست، در درجه اول واقعیت را قبول دارد. بعد بین خارج و ذهن، مباحث وجود ذهنی را مطرح کرده، که اتحاد ماهوی بین آنچه که به ذهن می‌آید با خارج وجود دارد، پلی است که میان معرفت ذهنی با خارج بقرار کرده پس می‌تواند آنچه را که در خارج است بداند. آن تعریفی که از فلسفه می‌کند که «فیلسوف کسی است که اشیاء را کماهی می‌داند»، (و در اشیاء کماهی) بنا بر این ملاصدرا قبول کرده که آنچه در خارج است، امکان معرفتش برای او میسر است، ولی حالا به چه صورت و چگونه می‌تواند بداند این حرف دیگری است.

دکتر دینانی: سؤال من این است که چرا کانت این مسئله را مطرح کرده و ملاصدرا آن را مطرح نکرده؟ این مهم است.

دکتر محقق داماد: از دیدگاه فلسفه غربی بحث

نکنیم، ببینیم این سه سؤال را روی اسلوب فلسفی ملاصدرا چگونه پاسخ می‌دهیم، به نظر بنده می‌گویم ملاصدرا پاسخ می‌دهد. اولاً معرفت ممکن است. معرفت کماهی ممکن است، طبق تئوری فلسفی وجود ذهنی ما بین معرفت ذهنی با معرفت خارجی، ماهیت، پل است، اتحاد ماهوی برقرار است، پس آنچه در خارج است قابل امکان معرفت در ذهن است و بشر به آن می‌رسد. کانت می‌گوید بشر نمی‌رسد، ملاصدرا این را قبول ندارد. او معتقد است که همه حوزه‌ها برای بشر قابل دستیابی است. این در واقع سؤال اول است، سؤال دوم که چه باید بکنم و بعد چه امیدی می‌توانم داشته باشم، به نظر می‌رسد که ما طبق مباحث قبلی ملاصدرا را یک فیلسوف مسلمان شیعه می‌شناسیم. این سؤال را از یک مذهبی دینی می‌کنیم، یعنی از یک فیلسوف متدین. بنابراین، گویی این سؤال را از دین کرده‌ایم یعنی از تئوری کسی که معتقد به فلسفه الهی است، یعنی کسی که رهرو انبیاء هست. او در جواب روی آن اسلوب فلسفی و زمانی‌اش می‌گوید، بشر سایه خدا بر روی زمین است، ظل... است، آیت... است، نشانه خداست و مقول بالشکیک است بشر، همان طور که آقای دکتر اعوانی فرمودند، حرکتش به سوی اوست و معلوم است که چه باید بکنند؟ باید کاری کنند که مانند خدا شود، یعنی باید سعی کنند که تشبیه به خدا پیدا کند، یعنی خداگونه شود، مطلق شود. و اما سؤال سوم که: چه امیدی می‌تواند داشته باشد؟ طبق تئوری فلسفی ملاصدرا، خیلی پاسخ شیرینی دارد، اصلاح و سعادت بشر، خلیفه... بودن بشر، کمال بشر از لحاظ آینده و بعد بقاء و جاودانگی نفس و تئوری حرکت جوهری کاملاً پاسخ به سؤال سوم را می‌دهد.

دکتر دینانی: به نظر بنده به این صورت بحث ما مصنوعی می‌شود، ما می‌خواهیم سؤالی را که از جانب ملاصدرا مطرح است از جانب ایشان جواب دهیم و پاسخ ما به سؤال مصنوعی خواهد بود. در فلسفه نه سوال مصنوعی است و نه جواب، سؤال خیلی جدی‌تر از این حرف‌هاست، فلسفه خیلی جدی است. مادامی که سؤال جدی نباشد پاسخ جدی نیست، ما نمی‌توانیم سه سؤال کانت را به آن صورت در فلسفه ملاصدرا مطرح کنیم، چرا که پاسخ مصنوعی خواهد بود و هیچ پایه‌ای نخواهد داشت، و باید ببینیم برای ملاصدرا چه مطرح بوده (جدا) و او چگونه پاسخ داده است، همانطور که کانت دقیقاً سه سؤال را مطرح می‌کند دلیل دارد که چرا این سؤال را مطرح می‌کند، فلسفه تاریخ دارد، مصنوعی نیست.

دکتر اعوانی: باید دید سؤال یک سؤال ماهوی هست

یا نه، بحث فلسفی تاریخی نیست، بحث ماهوی است، نمی‌تواند تاریخ باشد، تاریخ دارد ولی تاریخ هویتی برایش نمی‌شود، ولی به هر حال ماهوی است. این که من چه می‌توانم بدانم خود نفس این سؤال، در بطن این سؤال امکان معرفت برای انسان هست، پس من می‌توانم این سؤال را مطرح کنم.

دکتر محقق داماد: (خطاب به آقای دکتر دینانی) ببینید، ما حق داریم اگر سؤالی به نظرمان می‌رسد از فیلسوف پرسیم، استنتاج کنیم، مگر مولا نفرمود که از قرآن استنتاج بکنیم.

دکتر دینانی: از چهار چوب فلسفه ملاصدرا چه استنباط می‌کنید؟

دکتر محقق داماد: در پی کانت این مسئله همواره مطرح بوده.

دکتر دینانی: مصنوعی می‌شود.

دکتر محقق داماد: مصنوعی نمی‌شود. یک انسان امروزی وقتی فلسفه ملاصدرا را می‌خواند ممکن است انتقاد کند شما که اپیستولوژی ندارید، انتولوژی هم گذشته، اگر این سؤال را کرد، این نقل را کرد، بر ارسطو بر ابن سینا و ملاصدرا، این مصنوعی است؟ نه خیلی از بحثها این طور هست، که می‌گویند آقا شما جز می‌هستید، دگماتیک هستید، خود کانت می‌گوید شما تا زمان من دگماتیک هستید و من پرکتیک هستم. و اگر فرض کنیم کسی بخواهد در مقام احیاء تفکر ملاصدرا، شما که نمی‌بینید دارید تکرار می‌کنید الفاظ ملاصدرا را، در مقام احیاء تفکر ملاصدرا، بخواهید به کانت جواب بدهید، چنانکه آقای دکتر اعوانی پرداختند به جواب به کانت، از کانت می‌پرسیم از کجا به این مسئله رسیدی، ما به این سؤال جواب می‌دهیم، به هر حال سؤال، سؤال فلسفی است.

دکتر دینانی: به هر حال این دید من است، یعنی من بر اساس تکیه بر فلسفه ملاصدرا می‌خواهم جواب بدهم؛ این ملاصدرا شناسی نیست.

دکتر محقق داماد: آقای دکتر دینانی می‌گویند که جوری سؤال کنیم که آیا این سؤالات برای ملاصدرا مطرح بوده است که پاسخ بگوید؟ نخیر نبوده.

دکتر دینانی: مصنوعی است.

دکتر محقق داماد: آقای دکتر اگر منظور شما از مصنوعی این است اشکال ندارد، مصنوعی هم باشد، ما این سؤال را مطرح می‌کنیم و از طرف فلسفه ملاصدرا پاسخ می‌دهیم.

دکتر دینانی: ما سؤال را می‌سازیم و از طرف او جواب می‌دهیم! عیبی ندارد! این همان مصنوعی است که من عرض کردم.

دکتر محقق داماد: آقای دکتر با فرمایشی که می‌فرمایید، یک خطری در این زمینه احساس می‌شود، نظر شما این است که درباره فلسفه ملاصدرا یا هر فیلسوف گذشته اسلامی، ما هیچ‌گونه حل معضلات آینده را نباید پیرسیم، فقط به مسائلی که آن وقت برای ایشان مطرح بوده بپردازیم و گرنه این من در آوردی می‌شود.

خرندنامه صدر: این جنبه ایشان جنبه تاریخی دارد.

دکتر دینانی: فلسفه بدون تاریخ نمی‌شود.

دکتر محقق داماد: بله ولی نمی‌توان از این رهگذر فلسفه اسلامی را مزوی کرد. فلسفه را باید با مسائل جدید رویاروی کرد تا با آن دست و پنجه نرم کند و بتواند مسائل جدید را حل کند.

دکتر دینانی: رویارویی که بتواند تفاهم داشته باشد، به این صورت که مامصنوع به زبان می‌گذاریم تفاهم نیست.

دکتر محقق داماد: این بدین معنی نیست که ما بگوییم آنچه که در دلش بوده قبلاً بوده یا نه.

دکتر دینانی: رویارویی با تفاهم.

دکتر داور: (خطاب به دکتر دینانی) شما می‌توانستید بگویید که مسائل تصنعی است، مسائل فلسفه نیست مسائل فلسفه را از هر فیلسوفی می‌شود پرسید، می‌توان از فیلسوف پرسید که کانت آمد این جوری مسئله را مطرح کرد، در عالم شما این سؤال چه جوابی دارد؟ شما در عالم تفکر خودتان به این سؤال چگونه جواب می‌دهید و اگر بگویید که من عالم جدا بوده و به این مسائل کاری ندارم و جواب نمی‌دهم که شما فکر نمی‌کنیم بگویید که بله، ملاصدرا چنین می‌گفت، هر فیلسوفی همیشه زنده است و همیشه می‌تواند جواب بدهد به سؤالات.

دکتر دینانی: بله من نگفتم که جواب نمی‌دهم (خطاب به آقای دکتر داور)، اگر این سؤال مطرح شود نخواهم گفت که جواب نمی‌دهم، اول تحلیل می‌کنم که علت طرح سؤال چه بوده و بعد بهتر می‌توانم جواب بدهم، توجه کنید، وقتی که می‌پرسم چرا این سؤال برای او مطرح است و چرا برای ملاصدرا نبوده، برای این است که بهتر بتوانم جواب بدهم، اگر این را من تحلیل کردم که چرا این سؤال برای کانت مطرح است و به این صورت برای صدرالمتألهین مطرح نیست آن وقت من بهتر می‌توانم پاسخگو باشم به این سؤال. اگر به

خرندنامه صدر/ ۱۶

اجمال بخواهم جواب دهم تفاهم برقرار نمی‌شود.

دکتر اعوانی: این سؤال يك سؤال فلسفی است و سؤال من هم فلسفی است که چرا این سؤال برای او مطرح است و برای دیگری مطرح نیست، وقتی که من بدانم چرا این سؤال آنجا مطرح بوده و اینجا مطرح نیست، بهتر می‌توانم پاسخ بدهم و تفاهم بهتر برقرار می‌شود.

ولی باید توجه کرد که این سؤال از دو دیدگاه قابل حل است، یکی به حمل شایع یعنی با راه حل تاریخی، دیگری با حمل اولیه ذاتی است، یعنی راه حل فلسفی، می‌توانید این مسئله را از دید تاریخی بررسی بکنید و بپرسید آن شرایطی که کانت در آن قرار داشته، چه شرایطی بوده است و در این صورت دیگر راه حل تاریخی است فلسفی نیست. با روش تاریخی همه فلاسفه توجیه می‌شوند، هر فیلسوفی در یک شرایط خاصی قرار داشته که با آن شرایط می‌توانید او را توجیه بکنید و آن شرایط به وجود آورنده فلسفه او بوده است. اگر این طور بگویید دیگر تفاهم نیست. برای این که هر فیلسوفی یک شرایطی داشته و معذور است. ولی اگر مسائل، مسائل ماهوی باشد و فلسفه به مسائل ماهوی توجه دارد، صرف نظر از مسائل تاریخی، در آن صورت مسئله هویت دارد، این که من چه می‌توانم بدانم، یعنی آیا علم ممکن است یا نه، و به فرض امکان حدود آن چیست، یک مسئله فلسفی است. کانت صغری کبری می‌چیند، فرضهایی می‌کند و بر مبنای آن عقل نظری را نفی می‌کند. به همین سادگی، حالا آیا باید ببینیم ملاصدرا یا ابن سینا یا هر فیلسوف دیگری پاسخ به مسئله دارد یا نه؟ بعید است که ملاصدرا به عنوان یک مسئله ماهوی مسئله علم برایش مطرح نبوده باشد.

دکتر دینانی: نه، پاسخ که دارد، حرف من این است که ملاصدرا برحسب مسئله پاسخ دارد، ولی در آن جایگاه فلسفه ملاصدرا اینها سؤالات فرعی محسوب می‌شود نه سؤالات اصلی، توجه کنید که من چه می‌خواهم عرض کنم، برای ملاصدرا اینها سؤال اصلی نیست.

دکتر اعوانی: آیا علم مسئله نیست؟

دکتر دینانی: چرا علم مسئله فلسفی است ولی پایگاه و خاستگاه فلسفه اش چیزی دیگر است، این خیلی مهم است که چطور نگاه کنند به مسئله، هر سه سؤال در فلسفه ملاصدرا جواب دارد.

دکتر محقق داماد: بسیار خوب سؤالیهای آخر را می‌پرسیم، چه دلیلی دارد سؤال اول را پرسیم، سؤال آخر را می‌پرسیم، گاهی اوقات نتیجه بهتری دارد سؤال زمان را

دکتر اعوانی: ملاصدرا واقعاً سنتز فلسفه به معنای هگلی کلمه است و سنتز به معنای هگلی یعنی این که تمام عناصر مثبت در تاریخ فلسفه را با حداکثر مسائل حفظ کرده و تا حد ممکن اثرات منفی را نفی کرده است.

می‌پرسیم، به هر حال اگر نظر مبارک حضرتعالی این است، به نظر بنده ما گاهی اوقات مبتلا می‌شویم به این که فلسفه اسلامی را منزوی کنیم، به دلیل این که خیلی از سؤالاتی که اکنون در زمان ما مطرح شده در آن زمان مطرح نبوده، ولی فلسفه اسلامی یک اسلوب و فرمولی است.

دکتر اعوانی: فلسفه به ریاضیات می‌ماند که فیلسوف آن را کشف می‌کند. اگر این طور است، پس این اصل که کل بزرگتر از جزء است اصلی است که فیلسوف به آن می‌رسد. حالا اگر احیاناً با این قاعده یک سؤال امروزی را بتوان پاسخ گفت، این که اشکالی ندارد.

دکتر دینانی: ضمن این که کل بزرگتر از جزء است یک اصل بدیهی است، مادامی که به صورت یک سؤال برای من مطرح نباشد زنده نیست. توجه کنید، من اتفاقاً از فلسفه زنده صحبت می‌کنم، فلسفه زنده فلسفه‌ای است که به سؤال زنده پاسخ می‌گوید که برای من به طور جد مطرح است. اگر به صورت مصنوعی شد جواب هم مصنوعی است، یعنی این التفات بوده در تاریخ، یعنی من باید نقل قول کنم که این جور گفتند، یعنی حکایت می‌شود بله من، من که نمی‌خواهم در فلسفه، حکایت بگویم فلسفه زندگی من است، فلسفه برای من حکایت نیست، بنابراین سؤال برای من باید جدی و زنده باشد. همان «کل بزرگتر از جزء است» مادامی که برای من حیات نداشته باشد فلسفه برای ما ایجاد نمی‌کند.

دکتر محقق داماد: دکتر فلسفه هیچ‌گاه به بند تاریخ در نمی‌آید.

دکتر دینانی: فلسفه هیچ وقت از تاریخ جدا نیست، آقای دکتر محقق شما دارید ویژگی مطلبی را بیان می‌کنید که آن ویژگی علم تاریخ است. بله فلسفه همیشه با تاریخ رابطه تنگاتنگ دارد، اما فلسفه مسائل عقلی ای است که این مسائل هر وقت ثابت شود می‌تواند به استناد آن فرمولها پاسخ بدهد.

دکتر داوری: هانری کوربن مقالات بسیار دربارۀ

ملاصدرا نوشته که یکی از آنها بسیار مفصل است. این مقالات در حقیقت شرح کوربن بر فلسفه ملاصدراست. او سؤالاتی دارد که از ملاصدرا می‌پرسد و از خلال مطالب او این پاسخها را می‌گیرد و در مقاله خودش درج می‌کند. پس ببینید، این که ما به ملاصدرا پردازیم اول سؤالاتی داریم که به قول شما این سؤالات، سؤالاتی است که ملاصدرا مستقیماً به آنها پاسخ داده و بعضی دیگر سؤالاتی است که مستقیماً به آن جواب نداده. مع هذا ما حق داریم به عنوان پرسشگر پرسشهای فلسفه امروزی را از هر فیلسوفی بپرسیم، حداکثر این است که به این نتیجه می‌رسیم که به این مطلب نپرداخته است. سابقه هرمنوتیک خود را به ارسطو بازمی‌گرداند. آقای دکتر اعوانی در این قضیه تحقیق می‌کنند و می‌گویند، در بحث عقل به هرمنوتیک هم می‌رسد. کسی ممکن است بگوید که نه، فضائل عقلی ارسطو با آنچه که گادامر در مورد هرمنوتیک می‌گوید هیچ نسبت و مناسبتی ندارد.

خردنامه صدر: آقای دکتر اصلاً فلسفه تطبیقی همین است.

دکتر دینانی: من عرض نکردم شما سؤال نکنید، سؤال بکنید، هزاران سؤال از هر فیلسوفی می‌توانید بکنید - و می‌توانید پاسخ بگیرید، ولی این را توجه داشته باشید که چرا این سؤال برای او اصلی است و این سؤال برای او فرعی است، یا توجه به این نکته سؤال بکنید.

دکتر داوری: اگر بخواهیم تحلیل بکنیم که چرا برای ملاصدرا مطرح نبوده و چرا برای کانت مطرح بوده مثلاً هفتصد من کاغذ می‌شود.

دکتر دینانی: در آن چرایی است که می‌توان تفاهم داشت.

دکتر داوری: آقایان توجه دارند به این مطلب که اگر با طرح و پیش آمدن هر مسئله بخواهیم راجع به آن بحث بکنیم در آن صورت باید همه مسائل فلسفه را بیاوریم و این ممکن نیست.

دکتر اعوانی: آقای دکتر (خطاب به آقای داوری) من یک سؤال داشتم از حضور حضرتعالی. جنابعالی فرمودید که این فلسفه است که باید از آن استنتاج کنیم، این قول جنابعالی واقعاً به نظر بنده خیلی مهم است، فلسفه یک متن است، چگونه می‌توانیم از آن استنتاج کنیم؟

دکتر محقق داماد: قبل از این که آقای دکتر داوری جواب بدهند، نکته‌ای قابل عرض دارم؛ به نظر بنده مهمترین کاری که آلان بر عهده فیلسوفان معاصر و بر معلمین فلسفه

هست، چه در دانشگاهها و چه در حوزه‌های علمیه این است که فلسفه را با مسائل روز مواجهه بدهند، فلسفه اسلامی را از حالت ایزوله و منزوی شده خارج نمایند. به خاطر این که فلسفه اسلامی را با مسائل روز درگیر نکرده‌اند، عده‌ای فکر می‌کنند که عمر فلسفه اسلامی به سر آمده‌است. از کارهایی که در زمان معاصر بعضی از اساتید از جمله مرحوم شهید مطهری کردند، این است که فلسفه را آوردند با مسائل امروز مواجه دادند و از فلسفه اسلامی پاسخ خواستند و هنوز هم جا دارد مسائلی که بعد از این چند سال حتی بعد از مرحوم مطهری مسائلی مطرح شده که آن وقت مطرح نبوده و بر معلمان فلسفه لازم است که این رویارویی را انجام دهند.

دکتر داوری: (در پاسخ سؤال دکتر اعوانی) اولاً مسئله برای اهل طلب مطرح می‌شود و مسئله جدی است مسئله تصنعی نیست، اگر تصنعی باشد جواب ندارد. نکته دوم این است که هر فلسفه اصیلی بیش از آنچه معمولاً از آن فهمیده می‌شود مطلب دارد یعنی پاسخهایی می‌تواند بدهد که هنوز گفته و شنیده نشده است، یعنی هر فلسفه‌ای وسیعتر از آن چیزی است که تا کنون از آن فهمیده شده. بنابراین ما اگر

پرسش برایمان مطرح باشد، می‌توانیم پرسش را در مقابل فیلسوف مطرح کنیم و بد این معنا از او استنتاج بکنیم. استنتاج یعنی دل دادن و گوش سپردن به مطلب و فروتنی و فرو رفتن اعماق سخن فیلسوف.

دکتر محقق داماد: به تعبیر دیگر استنتاج کاری است که باز پرس در محاکم قضایی می‌کند، سؤالاتی می‌کند که خود شخص پاسخگو در مقام عادی، آن پاسخها را نمی‌دهد. این سؤالات را مطرح می‌کند ولی گوینده با آنچه خودش دارد بر آن اساس پاسخ می‌گوید. مسئله این است که من بر عکس آنچه آقای دینانی فرمودند، نظرم این است که کاری نباید داشته باشیم که آن سؤالات آن وقت شده بوده این جوابها را داده‌اند یا نه، آنان این فرمول را داده‌اند، ما الان باید به عنوان معلم فلسفه سؤال را خردمان طرح بکنیم و از آنچه که گفته اند پاسخ بگیریم، همان که در روش سنتی قدیم ان قلت ... قلت که یک نوع استنتاجی است از فیلسوف - الان بایست مسائل جدید را با ان قلت مطرح کرد و آنچه را که بوده و گفته شده با نظام فلسفی و سیستم فلسفی ملاصدرا پاسخ داد. □

از انقلاب و تراجع روزگار چنان صورت ترتیب و تمیز برخاسته و مردم زمان چنان از جرف هنر و فضل منحرف گشته‌اند که محض کمال را نقص می‌دانند و عین شرف را خست می‌بینند؛ انقیاد نفس اماره را اطاعت اوامر الهیه می‌پندارند و خدمت حکام و سلاطین را ترویج شرع مبین نام می‌نهند!... از لگد این ایام ستمکار صورت امانت سمت خیانت گرفت و کالبد انسانیت به شمایل سبعیت موصوف گشت! توقعی که قبل از این می‌بود که شاید من بعد وضع روزگار روی به استقامت نهد و مجاری امور بر وفق و نظام ازمنه ماضیه، که اهل هنر و کیاست را در نظر اعیان زمان، محل و منزلتی بود، بار دیگر به هم رسد و فراغ و رفاهیت روی نماید و زنگ اندوه از پیش آیینۀ مراد دل برخیزد.... چنان معلوم شد که این توهمی است باطل و خیالی عاطل و بی‌حاصل!
از نامه ملاصدرا به میرداماد